

بی دولتی دولت آرمان شهر

رابرت نوزیک
ترجمہ، ی. حسن رنجبر



Anarchy, State, and Utopia

Robert Nozick

بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر

رابرت نوزیک

ترجمه: محسن رنجبر

ویرایش: تحریریه نشر مرکز

حروف‌چینی: نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش، تهران، نشر مرکز

طرح جلد: فرهاد فزونی

چاپ اول ۱۳۹۵، شماره‌ی نشر ۱۲۱۱، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ جباری

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۳۳۲-۹

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان بابا، هر، شماره ۸

تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه از جمله: فتوکپی، الکترونیک، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز قبلی و کتبی، غیر مجاز است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: نوزیک، رابرت، ۱۹۳۸-۲۰۰۲ م. Nozick, Robert

عنوان و نام پدیدآور: بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر / رابرت نوزیک؛ ترجمه‌ی محسن رنجبر

یادداشت: هشت، ۴۴۰ ص.

یادداشت: عنوان اصلی: Anarchy, State, and Utopia، کتابخانه.

موضوع: دولت، The State؛ آنارشیزم، حقوق بشر، Human Rights؛ حقوق مدنی، Civil Rights

مدینه‌ی فاضله، Utopia

شناسه‌ی افزوده: رنجبر، محسن، ۱۳۴۳-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۹۱۳۹۵ ب ۳ ج ۱ / JC ۵۷۱

رده‌بندی دیویی: ۳۴۱/۴۸

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۳۱۶۰۷۶

فهرست

۱	مقدمه
۹	سیاس گزاری

بخش یک

نظریه‌ی وضع طبیعی، یا چطور بر بی‌آن‌که واقعاً بکوشیم به درون دولت بازگردیم

۱۳	فصل یک / چرا نظریه‌ی وضع طبیعی؟
۲۱	فصل دو / وضع طبیعی
۴۳	فصل سه / قیده‌های اخلاقی و دولت
۷۷	فصل چهار / ممنوعیت، غرامت، خطر
۱۲۰	فصل پنج / دولت
۱۶۱	فصل شش / تأملاتی دیگر درباره‌ی برهان در دفاع از دولت

بخش دو

فرا‌تر از دولت کمینه

۱۹۹	فصل هفت / عدالت توزیعی
۳۰۰	فصل هشت / برابری، حسادت، بهره‌کشی، و جز آن‌ها
۳۵۵	فصل نه / مردم‌مالکی

هشت بی‌دولتی، دولت، آرمان‌شهر

بخش سه

آرمان‌شهر

فصل ده / چارچوبی برای آرمان‌شهر ۳۸۱

کتاب‌نامه ۴۲۹

نمایه ۴۳۷

www.ketab.ir

مقدمه

آدمیان حقوقی دارند، و کارایی نیست که هیچ شخص یا گروهی نمی تواند با آنان انجام دهد، مگر با نقض حقوقشان. حقوق آدمی چنان مستحکم و وسیع اند که می توان پرسید دولت و دولت مران چه کاری را مجازند بکنند — اگر اصلاً مجاز به کاری باشند. حقوق فردی عرصه را برای دولت چقدر باز می گذارد؟ ذات دولت، کارکردهای مشروع آن، و توجیه هایش — اگر توجیهی و کارکرد مشروعی داشته باشد — دل مشغولی اصلی این کتاب است. در حلال واکاوی مان مجموعه ای گسترده و رنگارنگی از موضوع های مختلف در هم حوالتند.

مهم ترین نتایجی که درباره ی دولت می گیریم یکی این است که دولت کمینه، که فقط کارکردهای محدود اعمال قراردادها، محافظت از اسرار، در برابر زور و دزدی و کلاهبرداری، و شبیه این ها را دارد، موجه است؛ دو دیگر این که هر قدر بزرگ تر از دولت کمینه این حق اشخاص را که نمی توان به بعضی کارها و ارزش ها کرد نقض می کند و ناموجه است؛ و سه دیگر این که دولت کمینه هم برحق است و هم برانگیزنده، دو مدلول ضمنی ارزشمند این نتایج آن است که دولت مجاز نیست از ساز و برگ جبرآمیزش برای واداشتن برخی شهروندان به کمک کردن به دیگران یا برای بازداشتن افراد از برخی کارها به خاطر صلاح خود آن ها یا به خاطر محافظت از خود آن ها استفاده کند.

با این‌که فقط مسیرهای جبرآمیز رسیدن به این هدف‌ها کنار گذاشته می‌شوند و مسیرهای اختیاری بر جای می‌مانند، باز خیلی‌ها، که می‌دانند دوست ندارند به چیزی این‌قدر بی‌اعتنا به نیازها و رنج‌های دیگران اعتقاد داشته باشند، نتایج ما را بی‌درنگ رد خواهند کرد. این واکنش برای من آشناست. خود من هم نخستین بار که واریسی این قبیل دیدگاه‌ها را آغاز کردم، همچو واکنشی داشتم. اما با بی‌میلی دیدم، بر اثر بحث‌ها و تأملات مختلف، دارم عقایدی را که امروزه غالباً لیبرترین^۱ خوانده می‌شوند می‌پذیرم. در این کتاب شواهد چندانی از بی‌میلی اولیه‌ام نیآورده‌ام. در عوض خیلی از این بحث‌ها و تأملات را می‌آورم، به مؤثرترین شکلی که بتوانم بیانشان می‌کنم. در این کتاب این را می‌بینیم که، به دو علت، خواننده را برنجام: یکی به سبب عقیده‌ای که توسعه داده‌ام، دیگری بدین سبب که در دفاع از این عقیده دلیل می‌آورم.

بی‌میلی اولیه در این کتاب نمایان نشده، چون‌که از بین رفته است. با گذشت زمان به عقاید و پیامدهایشان عادت کرده‌ام و اکنون عالم سیاست را از دریچه‌ی آنها می‌بینم. (آیا باید بگویم عقاید و پیامدهایشان به من توان می‌دهند که ماهیت واقعی عالم سیاست را دریابم؟) چون خیلی از کسانی که عقیده‌ای شبیه من دارند آدم‌هایی خشک و بسته‌اند و تناقض‌آلود از دگر شیوه‌های آزادتر بودن سخت بیزارند، این‌که من اکنون پاسخ‌هایی ساده دارم که با نظریه‌ی من باعث می‌شود با من همراهی نکنند. خوش‌حال نیستم که بیشتر کسانی که می‌شناسم و به آنها احترام می‌گذارم با من مخالف‌اند، چون‌که بزرگ شده‌اند و این تفریح نه چندان پسندیده را کنار گذاشته‌اند که بخوانند انسان‌ها را با عرضه‌ی دلیل قوی در دفاع از عقایدی که خودشان آنها را دوست ندارند یا حتی از آنها متنفرند آزار دهند یا گیج کنند.

من این‌جا در حال و هوای بسیاری از آثار فلسفی معاصر در حوزه‌ی معرفت‌شناسی یا مابعدالطبیعه می‌نویسم: استدلال‌های تودرتو، ادعاهایی که مثال‌های نقض دور از ذهن باطلشان می‌کند، نظریات حیرت‌آور، پرسش‌های بی‌پاسخ، وضعیت‌های ساختاری انتزاعی، دعوت به یافتن نظریه‌ی دیگری که با مجموعه‌ی مشخصی از موارد بخواند، نتیجه‌گیری‌های تکان‌دهنده، و مانند این‌ها. گرچه این‌ها هیجان و کشش

۱. امروزه در زبان فارسی از معادل‌هایی همچون «اختیارگرایانه» یا «آزادخواهانه» برای واژه‌ی «لیبرترین» استفاده می‌شود، اما در این کتاب از همان واژه‌ی اصلی زبان انگلیسی استفاده شده است. م

فکری ایجاد می‌کند — امیدوارم چنین باشد — ممکن است عده‌ای معتقد باشند حقیقت درباره‌ی اخلاق و فلسفه‌ی سیاست آن‌قدر مهم و جدی است که با این قبیل ابزارهای «نمایشی» نمی‌توان آن را فراچنگ آورد. با این حال شاید قضیه این باشد که حقانیت در اخلاق آن‌جا که به طور طبیعی تصور می‌کنیم باشد یافت نشود.

برای تدوین دیدگاه متداول یا تبیین اصول پذیرفته‌نیازی به استفاده از برهان‌های پرکش و قوس نیست. تصور می‌کنند همین که بگویی عقاید دیگر خلاف دیدگاهی است که خواننده به هر روی مایل است بپذیرد از آن عقاید ایراد گرفته‌ای. اما برای دفاع از نگرشی متفاوت با عقیده‌ی خواننده نمی‌توان فقط گفت دیدگاه رایج با آن نگرش تفاوت دارد! برعکس، این نگرش باید دیدگاه متداول را در معرض بیشترین آزمون و فشار فکری بگذارد — با ارائه‌ی برهان‌های خلاف آن دیدگاه، واکاوی دقیق پیش‌فرض‌هایش، و بیان طیفی از وضعیت‌های ممکن که پذیرش نتایج این دیدگاه در آن وضعیت‌ها حتی رای مدافعانش سخت باشد.

حتی خواننده‌ای که استدلال‌های من قانع‌کننده نمی‌کند درمی‌یابد که در فرایند حفظ دیدگاه خود و دفاع از آن عقاید، سر را وضوح بخشیده و عمق داده است. افزون بر آن، به نظرم صداقت فکری، می‌طلبد که دست‌کم گاهی به خود زحمت بدهیم و با استدلال‌های پر قدرتی که در مقابل عده‌ی ما گذاشته‌اند روبه‌رو شویم. اگر چنین نکنیم، چگونه خود را از تداوم اشتباهات، صحن خواهیم داشت؟ به گمانم خوب است به یاد خواننده بیاورم که صداقت زحمت‌ناپذیر است؛ خطرات خودش را دارد. استدلال‌هایی که در آغاز شاید از سر کنجکاوی خوب بدانیم، ممکن است دست آخر قانع‌مان کند و حتی بدیهی و شمنی به نظر آید. فقط نشان می‌دهد هیچ‌گاه در دام حقیقت نیفتیم.

درون‌مایه‌ی این کتاب برهان‌های ویژه‌اش است. با این حال می‌توانیم بیشتر توضیح دهیم که چه خواهیم گفت. چون کار را با ارائه‌ی بیانی رسا از حقوق فرد آغاز می‌کنم، بی‌رحمانه به این ادعای دولت‌ستیزان می‌پردازم که دولت، در میانه‌ی حفظ انحصار خود بر استفاده از زور و محافظت از همه‌ی انسان‌های درون یک سرزمین،

۱. از واژه‌های دولت‌گریز و دولت‌ستیز به جای anarchist (آنارشیزست) و، بر همین اساس، از دولت‌گریزی و دولت‌ستیزی به جای anarchism (آنارشیزم) استفاده می‌کنم. چنان‌که دریافته‌اید، در عنوان کتاب هم «بی‌دولتی» را به جای anarchy به کار گرفته‌ام.

حقوق افراد را زیر پا می‌گذارد و بنابراین از بن ضد اخلاقی است. در مقابل این ادعا، استدلال خواهم کرد که دولت، با این که کسی آن را قصد نمی‌کرد یا نمی‌کوشید به وجودش آورد، با فرایندی که لزوماً حقوق کسی را نقض نمی‌کند، از بی‌دولتی — که «وضع طبیعی» لاک بازگوکننده‌ی آن است — سر برمی‌آورد. پی‌گیری این استدلال کانونی بخش نخست مسائل گونه‌گونی از جمله این‌ها را به دنبال می‌آورد: چرا دیدگاه‌های اخلاقی، به جای آن که صرفاً هدف‌مدار باشند، قیدهایی جانبی بر عمل به راه دارند؟ چرا توصیف الگوهای پیچیده به عنوان چیزهایی برآمده از فرایندهایی که در آن‌ها هیچ‌کس این الگوها را قصد نکرده این قدر راضی‌کننده است؟ چرا برخی تارها به جام این که مجاز باشد — به شرط آن که خسارت قربانیان پرداخت شود — ممنوع باشند، است؟ رفتار با حیوانات؛ فقدان نظریه‌ی مجازات بازدارنده؛ «اصل انصاف» هربرت هاروی؛ — مدی به‌گیریانه؛ دستگیری بازدارنده؛ و مسائلی درباره‌ی ممنوعیت کارهای پرمخاسره. با این کنه کاو در ماهیت و مشروعیت اخلاقی دولت و بی‌دولتی همه‌ی این مسائل و مباحثی دیگر به کار گرفته خواهد شد.

بخش اول دولت سیه را توضیح می‌کند و بخش دوم ادعا می‌کند که دولت بزرگ‌تر از آن نمی‌تواند موجه باشد. بعد از آن دلیل می‌آورم که دلایل گوناگونی که به نظر می‌آید دولت بزرگ‌تر از کمینه — توجیه می‌کنند همچو کاری نمی‌کنند. در مقابل این ادعا که چنین دولتی برای استقامت، عدالت توزیعی یا ایجاد آن در میان شهروندان موجه است، نظریه‌ای در باب عدالت ارائه می‌دهم — نظریه‌ی استحقاقی — که دولتی گسترده‌تر از کمینه را ایجاب نمی‌کند. سپس این نظریه را برای تحلیل و نقد دیگر نظریه‌های عدالت توزیعی، که دولتی بزرگ‌تر را مجسم می‌کنند، به کار می‌گیرم و در این میان به‌ویژه بر نظریه‌ی «درآمد از هر جان رالز» تمرکز می‌کنم. دلایل دیگری — از جمله برابری، حسادت، کنترل کارگران بر بنگاه، و نظریات مارکسی بهره‌کشی — را که ممکن است بعضی‌ها فکر کنند دولت بزرگ‌تر را توجیه می‌کنند نقد می‌کنم. (خوانندگان که بخش اول برایشان سخت است درمی‌یابند که بخش دوم آسان‌تر است و فصل هشت برایشان راحت‌تر از فصل هفت خواهد بود.) بخش دوم را با توصیف فرضی این که دولت بزرگ‌تر از کمینه چگونه ممکن است پدید آید تمام می‌کنم — داستانی که هدف از طرح آن این است که چنین دولتی را پاک از جذابیت ببندازد. گرچه دولت کمینه یگانه دولت

توجیه‌شدنی است، شاید بی‌روح و ملال‌آور به نظر آید و هیچ الهام‌بخش نباشد یا هدفی که بیرزد آدمی برایش بجنگد عرضه نکند. برای واکاوی این موضوع به سراغ نظریه‌ی آرمان‌شهری، این سنت آشکارا الهام‌بخش تفکر اجتماعی، می‌روم و دلیل می‌آورم که آنچه از این نظریه می‌توان حفظ کرد دقیقاً ساختار دولت کمیته است. در بحثم روش‌های مختلف شکل‌دهی جامعه و ابزارهای طراحی و پالایش را با هم می‌سنجم و الگویی ارائه می‌کنم که ما را به استفاده از دریافت اهالی «اقتصاد ریاضی» از هسته‌ی اقتصاد تشویق می‌کند.

ممکن است تأکید من بر نتایجی متفاوت با آنچه اغلب خوانندگان بدان اعتقاد دارند، بی‌یهی، سردرگمی‌شود و خواننده فکر کند این کتاب یک نوع رساله‌ی سیاسی است. اما چنین نیست. این کتاب کاوشی فیلسوفانه در مسائلی است که خیلی هاشان با خودی خود جالب‌اند، و زمانی مطرح می‌شوند و با هم ارتباط می‌یابند که به دولت و حقیقت، دی‌بیندیشیم. واژه‌ی «کاوش» را به تناسب انتخاب کرده‌ام. یک عقیده دربره‌ی چگونه نشستن کتاب فلسفی این است که نویسنده باید درباره‌ی همه‌ی جزئیات و مشکلات دیدگاهی که عرضه می‌کند خوب بیندیشد و آن را چنان پردازد و بیالاید که یک آیت تام و تمام و شسته و رفته تحویل دنیا دهد. من همچو عقیده‌ای ندارم. در هر حال اگر می‌کنم در زندگی فکری جاری ما برای اثر کمتر کاملی هم که، در کنار سیر اصلی استدلال خود، طرح‌هایی ناتمام و پرسش‌ها و مسائلی بی‌جواب و پیوندهای جانبی و حدس‌ها و گمان‌ها و سرنخ‌هایی نیز داشته باشد جایی و نقشی هست. حیرت‌زده آخر حرف‌های دیگری هم درباره‌ی مسائل می‌توان زد.

راستش را بخواهید، روش معمول عرضه‌ی آثار فلسفی که به من می‌کند. آثار فلسفی جویری نوشته می‌شوند که گویی نویسنده‌شان فکر می‌کند بی‌تردید دارد حرف آخر را می‌زند. اما بی‌شک این‌طور نیست که هر فیلسوفی تصور کند که خدا را شکر، سرانجام به حقیقت رسیده و دژی تسخیرنشده به دور آن ساخته است. ما فیلسوفان، همه، در عمل از این خیلی متواضع‌تریم. دلیل خوبی هم داریم. فیلسوف وقتی که مدتی طولانی به دیدگاهی که عرضه می‌کند خوب اندیشید، تصور نسبتاً خوبی از کاستی‌هایش پیدا می‌کند — از جاهایی که وزن فکری زیادی

به چیزی داده که شاید آن‌قدر شکننده باشد که همچو وزنی را نتواند تاب بیاورد، از جاهایی که فروپاشی دیدگاهش ممکن است آغاز شود، و از مفروضات ناکاویده‌ای که راضی‌اش نمی‌کنند.

یک شکل از فعالیت فلسفی به این می‌ماند که همه چیز را با زور و فشار در سطحی با محیط معین و شکل مشخص جا بدهی. همه چیز حاضر است و باید داخل این محیط جا بگیرد. چیزهایی را که داری، به داخل این سطح ثابت می‌تانی. از یک ضلع به داخل می‌بری، از یک ضلع دیگر بیرون می‌زنند. می‌دوی آن سمت و بیرون‌زدگی را به داخل فشار می‌دهی، اما باز از جایی دیگر بیرون می‌جهند. به همین ترتیب آن‌ها را فشار می‌دهی و گوشه‌ها را مرتب می‌کنی تا همه چیز جا شود و بالاخره تقریباً همه چیز به شکلی کمابیش ثابت در آن داخل قرار گیرد. چیزهایی را که ثابت می‌شود به هم داری و آن‌قدر دور می‌اندازی که کسی متوجه‌شان نشود. (البته آن‌قدر به هم نام‌دستی نمی‌کنی. زبان‌بازی هم می‌کنی و زیر پای طرفت می‌نشینی. با بدنت هر حرف می‌زنی.) سریع زاویه‌ای پیدا می‌کنی که از آن‌جا به نظر آید همه چیز دقیقاً جا افتاده است. تا بیز دیگری به شکل چشم‌گیری بیرون نزده است با سرعت بالایی شاتر عکس‌گیری. بعد به تاریک‌خانه می‌روی و شکاف‌ها و چاک‌ها و ترک‌های محیط‌شکار را درست می‌کنی. تنها کاری که می‌ماند این است که عکس را به عنوان تصویری از این‌که چیزها دقیقاً چگونه قرار گرفته‌اند منتشر کنی و بگویی با هیچ شکل دیگری برر در نمی‌آیند.

هیچ فیلسوفی نمی‌گوید «کارم را از فلان جا باز کردم». این‌جا تمامش کردم. نقص اصلی کارم این است که از آن‌جا به این‌جا آمدم. منصوصاً مهم‌ترین تغییر شکل دادن‌ها و زورچینانی‌ها و تکه‌تکه کردن‌ها و شل‌وسفت کردن‌ها و زخمی کردن‌هایی که در این بین مرتکب شدم این‌هاست — تازه اگر از چیزهایی که دور انداختم و نادیده گرفتم و رو از آن‌ها گرداندم هیچ نگویم.»

سکوت فیلسوفان درباره‌ی ضعف‌هایی که متوجه می‌شوند در دیدگاهشان هست، به عقیده‌ی من صرفاً به داشتن یا نداشتن صداقت و شرافت فیلسوفانه مربوط نمی‌شود، گرچه اگر آگاهانه باشد مسئله‌ای از این جنس خواهد بود یا لااقل به چنین مسئله‌ای تبدیل خواهد شد. سکوت فیلسوفان به هدفی که از بیان دیدگاهشان دارند مربوط می‌شود، چرا می‌کوشند همه چیز را به زور در آن محیط

ثابت جا بدهند؟ چرا این کار را در محیط دیگری نمی‌کنند؛ یا، ریشه‌ای تر بیرسم، چرا همه چیز را همان طور که هست رها نمی‌کنند؟ همه چیز را در یک محیط جا دادن چه سودی برای ما دارد؟ چرا می‌خواهیم چنین باشد؟ (این زورچپانی ما را از چه چیزی محافظت می‌کند؟) من امیدوارم که دیگر نتوانم نگاهم را از این پرسش‌های ژرف — و هراسناک — برگردانم.

با این همه، دلیل گفتن این موضوع‌ها در این جا این نیست که حس می‌کنم درباره‌ی این اثر بیش از دیگر نوشته‌های فلسفی صادق‌اند. به گمانم آنچه در این کتاب می‌گویم درست است. نمی‌خواهم حرفم را پس بگیرم، فقط قصدم این است که همه چیز را گفته باشم: هم باورها و استدلال‌ها و اعتقاداتم را و هم تردیدها و دودلی‌ها و نگرانی‌هایم را.

در این کتاب، آن‌هایی که در استدلال‌ها و گذارها و فرض‌ها و شبیه این‌ها این فشار را حس می‌کنم، می‌شوم بگویم چه چیزی آزارم می‌دهد یا لافل توجه خواننده را به آن جلب کنم برخی غدغه‌های نظری کلی را از قبل می‌توان گفت. این کتاب نظریه‌ی دقیقی درباره‌ی بنیان اخلاقی حقوق فردی به دست نمی‌دهد، بیانی دقیق از نظریه‌ای در باب مجازات، تلافی جویانه و توجیهی دقیق برای آن ندارد، یا حاوی بیانی دقیق از اصول نظریه‌ی سه‌ششی عدالت توزیعی که عرضه می‌کند نیست. بیشتر چیزی که می‌گویم ویژگی‌هایی کلی استوار است یا از ویژگی‌هایی کلی استفاده می‌کند که، به عقیده‌ی من، از قبیل نظریات، اگر پی ریخته می‌شدند، می‌داشتند. دوست دارم در آینده درباره‌ی این موضوع‌ها بنویسم. اگر این کار را بکنم، نظریه‌ی حاصل با آنچه اکنون انتظار دارم بی‌تردید فرق خواهد داشت و تغییراتی را در روئایی که این جا برپا شده است، ایجاد خواهد کرد. مضحک است که انتظار داشته باشیم من این کارهای اساسی را به بی‌یقینی رضایت‌بخش به پایان برسانم. چنان‌که این نیز مضحک است که تا این کارها به انجام نرسیده‌اند هیچ نگویم. شاید این جستار دیگران را برانگیزد که کمک کنند.